



بسیار واقع‌گرا برای امید به نابغه بودن

ترجمه آذین مؤیدی

همه چیز وودی آلن فریبنده و تحسین برانگیز است: تقدیر سینماگری و صعود اجتماعی‌اش، سینمای دیگران و طرز فکر آن‌ها در مورد او، تصویر ثروتمندان و جنبه مضحک همه چیز. این نوجوان که از نظر جسمی دچار پیری زودرس شده است، هنگامی که از جنسیت، کامو، اسپایک‌لی و اندوه سخن می‌گوید، حتی خود را هم غافلگیر می‌کند.

هنگامی که بسیار جوان بودم، کمدی موزیکال‌های سیاه و سفید بسیاری را تماشا می‌کردم. این فیلم‌ها، با داستان‌های بی ارزش، ولی موسیقی‌های متحیرکننده، مرا بسیار فریفته می‌کردند. تفریحی کامل بود: مردم ثروتمند بودند، می‌رقصیدند، اسموکی‌نگ می‌پوشیدند، کلاه سیلندری می‌گذاشتند و مستخدم و راننده داشتند. با خروج از سینما، خود را در دنیای حقیقی سرشار از حرارت، صدا، جنایت و وحشت می‌یافتم. این موضوع بر من تأثیر بسیاری می‌گذاشت. در آن زمان همه می‌خواستند که نه تنها بوگارت و جان‌وین، بلکه فردآستر باشند. زندگی روزمره من کاملاً متفاوت بود. خانواده‌ای فقیر داشتم. مادرم در گل‌فروشی کار می‌کرد و پدرم راننده تاکسی یا پیشخدمت رستوران بود. برای ما زندگی عبارت بود از بازی کردن در کوچه و رفتن به خانه برای خوابیدن. هیچ کس سوار هواپیما نمی‌شد و برای تعطیلات به

گفت‌وگو
با
ودی آلن

پاریس یا ونیز نمی‌رفت. چنین چیزی وجود نداشت. این فیلم‌ها، دنیایی سحرآمیز برای من به ارمغان می‌آوردند! و من در محله‌ای بسیار دلپذیر در نیویورک زندگی می‌کنم که در آن جا با دیدن مردانی که اسموکینگ به تن دارند و زنانی که جواهرات گران‌بها را زینت خود می‌کنند، مبهوت می‌شوم. تصور نمی‌کردم که این‌گونه چیزها بتوانند در زندگی حقیقی وجود داشته باشند، آن‌ها به سینما اختصاص داشتند.

■ آیا اکنون که به این دنیا تعلق دارید، احساس غرور نمی‌کنید؟
□ ابدأ. در ضمن من حقیقتاً به این دنیا تعلق ندارم. ثروتمندان هم در مورد مسایل احساسی، درست مثل دیگران مشکلاتی دارند. آن‌ها تربیت شده و مغلق‌اند. پول، روان‌کاو و دوستانی دارند، به سفر می‌روند، ولی این‌ها چیزی را عوض نمی‌کند، زیرا برای یافتن همسر دچار مشکل‌اند، از تنهایی رنج می‌برند، همسرانشان آن‌ها را ترک می‌کنند... همه چیزشان همین‌طور است. همچنین بسیار مضحک و برای من بسیار سرگرم‌کننده است. آن‌ها اغلب اوقات بسیار با نمک‌اند.

■ در حال حاضر نظرتان در مورد وودی‌آلن تازه کار دهه شصت چیست؟

□ با هنگامی که در تلویزیون در نقش کم‌دین ظاهر می‌شدم، به خود می‌گفتم: بعدها می‌توانم فکر کنم که چقدر بامزه بودم... امروزه، هنگامی که فیلم‌های کم‌دی را در تلویزیون می‌بینم، به نظرم اسفناک می‌آیند. به تازگی نوارهایی از آن زمان به دستم رسیده است و دریافته‌ام که آن‌ها هم اسفناک‌اند! من همان کاری را می‌کردم که در کم‌دی‌های امروزی سرزنشش می‌کردم. همان حقه‌های غیر قابل تحمل بزرگ را به کار می‌بردم.

■ چه زمانی به این فکر افتادید که می‌توانید پا به دنیای سینما بگذارید؟

□ نخست مایل بودم که نویسنده تأثر باشم. سینمای هالیوود به نظرم ابلهانه بود و نویسندگان جدی مانند آرتور میلر و تنسی ویلیامز برای تأثر می‌نوشتند. در سینما،

فیلم‌نامه‌ای که می‌نویسد تهیه‌کننده و کارگردان خردش می‌کنند. نویسندگان مهمی وجود نداشتند، فیلم‌های هالیوودی به خوبی نمایشنامه‌های تأثر نبودند و سینما فقط فیلم‌های وسترن و گنگستری ارایه می‌داد. در حالی که در پی نویسندگی برای تأثر بودم، در کاباره‌ها نمایش‌های کم‌دی اجرا می‌کردم. با دیدنم در آن‌جا از من فیلم‌نامه‌ای برای سینما درخواست کردند. مبلغ پیشنهادی، برایم قابل توجه بود.

بدین ترتیب تازه چه خبر پوسی‌کت؟ را نوشتم. ولی این تجربه، بسیار ناگوار بود و من از آن متنفرم. به آن‌ها گفتم: «همه چیز را متوقف کنید، این‌طور نباید انجام شود.» ولی کسی حرفم را نشنید. این فیلم موفقیت تجاری بزرگی در پی داشت، ولی سوگند خوردم که هرگز برای سینما کار نکنم، مگر این‌که خودم کارگردانی کنم. چند سال بعد کمپانی جدیدی تأسیس شد که به دنبال چیزی می‌گشت که بر روی آن کار کند. من به آن‌ها پول را برادر و فرارکن را پیشنهاد کردم، به شرط این‌که خودم آن را کارگردانی کنم. آن‌ها پاسخ دادند: «اگر می‌توانی آن را با کمتر از یک میلیون دلار بسازی، موافقیم» تا پیش از آن، هرگز به سینما فکر نکرده بودم و کارگردان شدن برایم اهمیت داشت، درست به نوشتن بر روی نوار فیلم می‌ماند. شما با دوربین می‌نویسید. در همان زمان، سینما به تکاملی مسلم رسیده بود. فیلم‌های اروپایی مانند مهر هفتم و دزد دوچرخه در امریکا به نمایش در می‌آمدند. کارگردانان سینما قادر بودند فیلم‌های پخته‌تر، هوشمندانه‌تر و پیچیده‌تر بسازند. در امریکا، ناگهان توجه تهیه‌کنندگان از ستارگان به سوی فیلم‌های مؤلف، که سینماگرانی واقعی مانند رابرت آلتمن، مارتین اسکورسیزی و فرانسیس فورد کاپولا را پدیدار کرد و تغییر مسیر داد. کار سینمایی در این رقابت بسیار تحریک‌کننده بود. ولی فیلم‌های نخستین من بسیار ابتدایی‌اند. خندانند تنها هدف من بود.

■ در روند ایجاد اثر، شما به نوشتار بسیار اهمیت می‌دهید. این تعصب از کجا آمده‌است؟

□ کتاب‌ها و فیلم‌ها. من همیشه عقیده داشته‌ام که هیچ

فیلمی بدون متن خوب بنیادینی نمی‌تواند کار کند. بهترین تکنیک‌های سینمایی، بهترین بازیگران و بهترین فیلمبرداران کاری نمی‌توانند انجام دهند. همه چیز زیبا ولی تو خالی خواهد بود. بر عکس هنگامی که چیزی شایسته نقل کردن را دارید، تکنیک یا کمبود پول اهمیت چندانی ندارد. من مایلم با شخصیت‌ها، شرایط جالب توجه و روابط شورانگیز روبه‌رو شوم، نه با ارایه مهارت‌ها و توانمندی‌های تکنیکی. هنگامی که جوان بودم افسانه برایم خیلی مهم بود، ولی زیاد مطالعه نمی‌کردم. پیش از دبیرستان حتی یک کتاب غیر درسی را ورق هم نزده بود. به سینما می‌رفتم، داستان‌های مصور را ورق می‌زدم و به رادیو گوش می‌کردم. بعد به رمان و کمی هم شعر روی آوردم. طی سال‌ها میزان مطالعه‌ام افزایش یافت، ولی این افزایش بیش‌تر، از سر ضرورت شغلی بود تا از لذت... فرد بیسواد نمی‌تواند به عنوان شهروند یا هنرمند کار کند. او در برخورد با اجتماع، سیاست، جنس مخالف و جنس خودش در می‌ماند، و هنگامی که معاشرت با زنان هوشمند را آغاز کردم باید می‌توانستم در سطح آن‌ها قرار بگیرم. ولی میان فیلم خوب و کتاب خوب، همیشه فیلم خوب را ترجیح می‌دهم، زیرا همواره بخشی از خود را متعلق به دنیای کمدی، تفریح و نمایش می‌دانم و همیشه کمدین‌ها، شعبده‌بازان و رقصنده‌ها را تحسین کرده‌ام. و رای همه چیز، دوست دارم چیزی بنویسم که در نمایش، تأثیر یا سینما دیده خواهد شد. تنها علت این که خودم فیلم‌ها را کارگردانی می‌کنم، این است که احساس می‌کنم هیچ شخصیتی موفق نمی‌شود تفاوت‌های ظریف را بر روی پرده منتقل کند. در تأثیر هرگز کارگردانی نکرده‌ام. دیگران این کار را بهتر از من انجام می‌دهند. در سینما نوشتن و تدوین را ترجیح می‌دهم. فیلمبرداری دشوارتر است: سه ماه تمام باید صبح زود بیدار شوید تا مسابقه را آغاز کنید، مبادا کار به موقع به پایان نرسد. فشار مالی، سرما در خیابان، کسالت جسمانی و... همگی سبب می‌شوند که نتوانید نفس بکشید و استراحت کنید. هنگام نوشتن یا تدوین، بر عکس در جایی گرم قرار

دارم، می‌توانم برای خودم قهوه درست کنم، می‌توانم با فیلم بازی کنم یا حتی روزی که حالم خوب نیست کار نکنم. بسیار آرامش بخش است.

■ شما عاشق فیلم‌های ژانری نیستید، با وجود این معمولاً فیلم‌هایی می‌سازید که گویی می‌خواهید بلند پروازانه تمام تاریخ سینما را در بر بگیرید.

□ اگر چه فیلم‌هایی مانند شین یا ماجرای نیمروز باشکوه‌اند، در سینمای امریکا همه چیز فقط برای کمک به تفریح است. سینمای اروپا در رویارویی تردید نمی‌کند. آن‌ها در جستجوی مفهوم زندگی‌اند. در امریکا برای گریز از زندگی به سینما می‌روند. من شیفته ساختن فیلم‌های مهم و هرازگاهی فیلمی پلیسی یا کمدی موزیکال هستم.

■ می‌دانیم که شما تا چه حد استادان سینما بی‌راهمچون برگمان، فلیتی و گدار ستایش می‌کنید. در مقایسه با آن‌ها خود را چگونه می‌بینید؟

□ من خودم را در سطح آن‌ها نمی‌بینم و این جمله را از روی فروتنی ساختگی نمی‌گویم. فلیتی، آنتونیونی، دسیکا، برگمان، کوروساوا، گدار، تروفو، رنه، رنوار، بونوئل، ولز، گرینیت و... بهترین‌های سینما هستند. آن‌ها زبان سینما را اختراع کرده‌اند. آن‌ها در پانتئون (جایگاه خدایان یونان - م.) هستند، در حالی که من فیلم‌هایی کمابیش خوب می‌سازم و برای امید به نابغه بودن بسیار واقع‌گرا هستم. گفته منتقدان و مردم برایم مهم نیست. آنچه برایم اهمیت دارد، لذتی است که هنگام کار کردن بر روی فیلم، سر صحنه، در منزلم هنگام نوشتن و تدوین می‌برم. نمی‌خواهم لذتم به عوامل خارجی وابسته باشد.

■ بیش‌تر کسانی را که تحسین می‌کنید، بر خلاف شما، پیوسته نگران اثری هستند که در تاریخ سینما از خود به جای می‌گذارند.

□ نزدیکی من به گونه‌ای دیگر است. من از این که در سینما هستم احساس خوشبختی می‌کنم. تا حدی که اغلب اوقات هنگامی که درباره‌اش فکر می‌کنم، باورم نمی‌شود. اگر وارد سینما نمی‌شدم احتمالاً پخش‌کننده پیتزا یا راننده تاکسی بودم. چون از مدرسه بیرونم کرده بودند و تحصیلاتی ندا



هر روز صبح با شگفتی از این که فیلم می‌سازم. از خواب بیدار می‌شوم و می‌گویم: «خدایا، چه شوخی بزرگی!» به همان اندازه که برای هر امریکایی عادی بازیگر حرفه‌ای فوتبال یا بیسبال شدن تعجب آور است. من هم شگفت زده‌ام. زمانی برای ساختن فیلم، پول دریافت می‌کردم، که آماده بودم برای این کار پول هم پردازم!

■ در حال حاضر خود را به کدام یک از فیلم‌هایتان نزدیک‌تر احساس می‌کنید؟

احتمالاً به زن و شوهرها، ژرژ ارغوانی قاهره، زلیگ و ... ولی نظر مردم ممکن است کاملاً متفاوت باشد. هنگامی که برای نخستین بار منهن را دیدم، باورم نمی‌شد. نفرتی بزرگ به من دست داد. به تهیه‌کنندگان گفتم: «این فیلم را پخش نکنید.» پاسخ دادند: «ما سه میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده‌ایم. امکان ندارد که آن را پخش نکنیم.» و این فیلم یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌هایم شد. سینماگر ایده‌ای را که در سر

دارد بر روی کاغذ می‌آورد. سپس فیلمسازی را شروع می‌کند و هر روز مخاطره‌های جدید چهره خود را نشان می‌دهند. هنگامی که فیلم آماده می‌شود، می‌گویند: «این همان شاهکاری است که من نوشته بودم؟» من فیلمنامه را که می‌نویسم، همه چیز کامل است. سپس دکور مورد نظرم را پیدا نمی‌کنم، پس از آن جک نیکلسن در دسترس نیست، بعد، فلان بازیگر آن طور که مورد نظر است بازی نمی‌کند و به همین ترتیب بقیه کارها. از فیلم کاملی که در سر دارم در واقعیت چیزی کند، خسته‌کننده، یا جزییاتی ناخشنودانه به دست می‌آید، شکستی کامل. سپس مردمی که از این‌ها خبر ندارند، فیلم را تحسین می‌کنند. یا برعکس، من فکر می‌کنم که بهترین فیلم را ساخته‌ام و مستقدان آن را خسته‌کننده می‌یابند و مردم از آن گریزان‌اند.

■ شما را اغلب به خاطر بیرون نیاوردن سینمای‌تان از جایگاه کوچک نیویورکی سرزنش می‌کنند. آیا مسایل اجتماعی و سیاسی

برای شما جالب توجه نیستند؟

■ می‌توان گفت که اگر سینمای شما این قدر اندوهگین شده است، به این دلیل است که از یافتن راه‌حل‌هایی که در نخستین فیلم‌هایتان جستجو می‌کردید، چشم‌پوشی کرده‌اید.

بدبینی صفتی است که خوش‌بینان بر روی واقع‌گرایی گذاشته‌اند. گمان می‌کنم که با پیر شدن واقع‌گراتر می‌شوم و نگاهم دقیق‌تر می‌شود. آنچه که در زن و شوهرها نشان می‌دهم در حقیقت در اطرافم مشاهده کرده‌ام. زن و شوهرهایی که با یکدیگر زندگی می‌کنند، ولی مشکلاتشان سبب ایجاد اندوه‌های عمیقی می‌شود که آن‌ها دفنشان می‌کنند. به قدری به یکدیگر نزدیک‌اند که نمی‌توانند از هم جدا شوند، ولی یافتن راه‌حل برای مشکلاتشان هم ناممکن است. آن‌ها با یکدیگر تفاوت بسیار دارند و باید میان اندوه مصالحه و اندوه جدایی یکی را برگزینند. بنابراین مشکلاتشان را در گوشه‌ای می‌گذارند و تمام توانشان را صرف کار و بخش سالم ارتباطشان می‌کنند. پس از مدتی مشکلات دوباره خود را نشان می‌دهند و بار دیگر زندگی برایشان غیر قابل تحمل می‌شود. این، فاجعه نیست، ولی باید بیاموزند که با اندوه زندگی کنند. باید بپذیرند که چاره‌ای وجود ندارد، تمام راه‌حل‌های قدیمی و تمام فلسفه‌های زندگی که با آن‌ها بزرگ شده‌ایم، بی‌ارزش‌اند. فیلمسازی نوعی درمان است. ولی راه‌حل جادویی وجود ندارد.

■ نظرتان در مورد روان‌درمانی چیست؟

□ روان‌درمانی به من کمک کرده است تا آسوده‌تر باشم. من معمولاً وقتم را با ناله کردن در خانه نمی‌گذرانم. هنگام کار کردن احساس آسودگی بیش‌تری می‌کنم. با این حال، روان‌درمانی بسیار محدود است. سینما گسترده‌تر است و امکان رشد بیش‌تری به شما می‌دهد. روان‌درمانی در بیست سالگی برایم بسیار مهم بود. تعمق کردن در آغاز بسیار آسان است، ولی هر چه عمیق‌تر شوید، بیش‌تر بر روی چیزی تکیه می‌کنید. من، بدون روان‌درمانی احتمالاً اندوهگین‌تر، منزوی‌تر و افسرده‌تر خواهم شد و سودمندی کمتری خواهم داشت.

■ آیا به نظر شما وودی آلن جوان، در مقایسه با حال، متکبر و پر

فقط به عنوان شهروند. من در انتخابات رأی می‌دهم و فعالانه از برخی سیاستمداران طرفداری می‌کنم، ولی در هنر این کار برایم جالب توجه نیست. این کارها بیش‌تر به موفعیت روز بستگی دارد، به همین دلیل ممکن است فیلمی پس از دو تا سه سال شایستگی خود را از دست بدهد. هر چه که از هجویه سیاسی برخیزد، برای تلویزیون مناسب است. در ضمن من کارشناس این موضوعات نیستم. مسایل مطرح در مورد هنر، مرگ، مذهب، فقدان ارتباط میان موجودات و غیره بیش‌تر برایم جالب توجه‌اند. من هیچ عقیده روشنی در مورد اسرائیل، آفریقای جنوبی یا کنگره آمریکا ندارم، کارشناس مسایل فلسفی هم نیستم، ولی پیوسته کاوش می‌کنم و چیزهایی می‌آموزم. فضای اجتماعی و سیاسی، قطعاً به درون فیلم‌های من نفوذ می‌کند، بدون این که خودم پی ببرم.

■ اگر چه شما هرگز مستقیماً به سیاست نزدیک نشده‌اید، ولی از سی‌سالگی تا شصت‌سالگی همواره در فیلم‌هایتان از جنیت سخن گفته‌اید.

... شاید فکر کنیم که به خرد و تیزهوشی رسیده‌ایم، ولی این طور نیست. کسی که آفرودیت توانا را با نخستین فیلم‌های من مقایسه کند، ممکن است بگوید که مؤلف آن‌ها پس از این همه سال مشاهده و تحلیل، تقریباً هیچ نیاموخته و هنوز به تکامل نرسیده است. جنس مؤنث همیشه برای من دارای پارسایی بوده است. بسیار از همکاران متخصص من زن هستند.

■ سینمای شما بیش از پیش تمایل به اندوهگین شدن دارد.

... در حقیقت، اگر چه من کم‌دین هستم، ولی شخصیتم اندوهگین است. این مورد، مشابه گروچو مارکس، فیلدز و هارولد لویوید نیست، ولی مشابه چاپلین است. نگاهم به زندگی همیشه بدبینانه است. ممکن است این موضوع را در فیلم‌های امروزی‌ام بیش‌تر احساس کنید، ولی این بدبینی باید کنترل شود تا بخش بسیار مهمی را به خود اختصاص ندهد، زیرا خودشیفتگی برای مردم ناخوشایند است.

مدعا بوده است؟

۱۱] من هرگز متکبر نبوده‌ام، به ویژه در مقایسه با سایر کارگردانان. ولی همیشه به کاری که انجام می‌دادم، اعتماد داشته‌ام. زیرا همیشه از آنچه که می‌نویسم و قرار است بر پرده برود تصور دقیقی داشته‌ام. با این حس، کارگردانی کردن آسان است. می‌دانم که چه می‌خواهم. ساختن نخستین فیلمم، یعنی پول را بردار و فرار کن، به نظرم بازی بچه‌گانه‌ای بوده است. من هرگز کیفیت فیلم‌هایم را بیش از ارزش واقعی‌شان برآورد نکرده‌ام. برعکس، معمولاً از این که نتوانسته‌ام تا پایان ایده‌ام بروم ناراضی بوده‌ام. ولی همیشه پرمده‌ها بوده‌ام، تا زمان را از دست ندهم. من اگر کار نکنم، نمی‌دانم چه کنم. پس از پایان هر یک از فیلم‌هایم به موزه می‌روم، گردش می‌کنم و کمی از وقتم را با دوستانم می‌گذرانم. این کارها حداکثر دو یا سه روز طول می‌کشند. من فقط یک چیز در سر دارم: بازگشت به سوی قلمم و باز کردن ایده‌هایم. مردی را می‌شناسم که قایقی دارد و این قایق عشق اوست. او در مغازه کفاشی کار می‌کند، ولی بی‌صبرانه منتظر رسیدن شب است تا به سوی قایقش برگردد. من همین ارتباط را با نوشتن دارم. اگر من کارمند بانک بودم، برای خورشایند خودم می‌نوشتم. این کاملاً متضاد بیکاری است. من در مورد کارهایی که باید به طور روزمره انجام شوند، تنبلم. این کارها انضباط و تلاش نیاز دارند و من حق نتخاب ندارم و باید قالب را حفظ کنم.

■ آیا لحظاتی وجود داشته‌اند که احساس فقدان قریحه کنید؟

۱۲] من باید ایده‌هایم را تفکیک کنم. زیرا بسیاری از آن‌ها خوب نیستند و در ضمن قبلاً کار شده‌اند. معمولاً اگر ایده‌ای در ذهن نداشته باشم، به خود می‌گویم: «خوب، من نباید پاییز - زمستان امسال فیلمی بسازم. هوا بسیار سرد خواهد بود.» و در دفترم می‌مانم تا ایده‌ای به سراغم بیاید و همیشه می‌آید و در این لحظه کار دشوار انجام شده است. بقیه کار یعنی نوشتن ایده، لذت صرف است. روزی که قریحه خود را از دست بدهم، بی شک فیلمسازی را متوقف می‌کنم تا خود را راضی کنم که در خانه بمانم و نثر بنویسم. این کار

بسیار راحت‌تر است. به علاوه این حق را خواهم داشت که اگر کارم را دوست نداشتیم، آن را دور بریزم. در مورد فیلم بدبختانه این کار غیر ممکن است.

■ آیا با گذشت زمان موقتی شده‌اید که رها شوید و از چیزها لذت بیش‌تری ببرید؟

□ نه خیلی. آنچه که می‌توان با خرد یا تجربه به دست آورد با شرایط جسمانی و مرگ از دست می‌رود. از نظر عقلی پیشرفت می‌کنیم ولی جسممان از آن پیروی نمی‌کند و این نویدکننده است. اندوه‌ها تولید مثل می‌کنند.

■ بنابراین شما همیشه از اندوهی شدید رنج می‌برید که از اهمیت دادن به چیزها جلوگیری می‌کند؟

□ تا حدی، بله. من باید از صبح که بیدار می‌شوم کار کنم. زیرا در غیر این صورت افکار ناخوشایند ذهنم را اشغال می‌کنند. بنابراین پیوسته کار می‌کنم. بلافاصله پس از اتمام آخرین فیلمم، بعدی را شروع می‌کنم. من بسیار عصبی‌ام و برای به دست آوردن آرامش، خیلی مستعد نیستم. من برای آن تلاش و جستجو نمی‌کنم. اگر آرامش داشتم خیلی خوشحال می‌شدم. من کار می‌کنم تا از افسردگی جلوگیری کنم. این کار کردن به من کمک می‌کند که پس از فیلم استقبال، انتقاد و نظر مردم مرا خیلی تحت تأثیر قرار ندهد. علت اصلی، یافتن ایده‌ای است که، با زندگی کردن در دنیای آن طی شش ماه تا یک سال، بتوانم از دنیای واقعی و افسردگی بگریزم. اگر به اندازه کافی قوی بشوم، قادر خواهم بود که فیلمی بسیار افسرده‌کننده و یا جدی بسازم. در غیر این صورت خود را در دنیایی کاملاً غیر واقع‌گرا غرق می‌کنم. حتی فیلمی مانند زن و شوهرها برای من افسانه‌ای کامل است که خود را در دنیای آن غرق می‌کنم. افسانه، سرزمینی شگفت‌انگیز است که در آن جا مجبور نیستید به حقیقت زندگی بیندیشید. جای خوبی برای زندگی کردن □ است.